**این امام زاده را شما ساخته اید**

**عنایت، محمود**

**یغمایی، حبیب**

همه از دست غیر می‏نالند سعدی از دست خویش فریاد

مجلهء سپید و سیاه اقتراحی جالب طرح کرده است که نویسندگان جراید در آن‏ شرکت می‏فرمایند.در این موضوع دکتر حمید عنایت مدیر مجلهء نگین شرحی‏ مرقوم داشته که به مناسبت از این بنده حبیب یغمائی نام برده است هرکس نوشته‏های‏ با مغز و متین و لطیف دکتر عنایت را خوانده باشد درمی‏یابد که این نویسندهء جوان‏ بنکاتی توجه دارد و باز میگوید که دیگران را آن توانائی و جسارت نیست و صاحب نظران این عقیدهء بی‏شائبه را به مبادلهء ستایش‏نامه نگاری حمل نخواهند فرمود.مجلهء یغما نقل این مقاله را به عبارت بجهاتی مناسب و مغتنم می‏شمارد و از محبت و لطف دکتر عنایت سپاسگزاری بسیار دارد.

حبیب یغمائی‏ آن قهرمانان اساطیری را میشناسید؟«میداس»را می‏گویم،نام او در افسانه‏های‏ یونان هست.همان کسی است که از خدایان خواست تا باو قدرت ساحرانه‏ای عطا کنند و خدایان هم بدستهای او خاصیت اکسیری بخشیدند.میداس پس از آن بهر چیز دست میزد طلا میشد،سنگ طلا میشد،چوب طلا میشد،مس طلا میشد،در و دیوار طلا میشد،اما لحظه‏ای رسید که میداس خواست گرسنگی و تشنگی خود را فرو بنشاند و در این حال بود که‏ متوجه بدبختی عظیمی شد:آب و نانی هم که خودش میخواست بخورد در دست او طلا میشد و در نتیجه او چیزی نمیتوانست بخورد.دست اکسیری برای او بلا شده بود و چندی که‏ برآمد فاجعه به اوج خود رسید.میداس در همان حال که غرق در طلاهای ناب بود بجان‏ افکندن افتاد و چیزی نمانده بود که از گرسنگی و تشنگی هلاک شود.

\*\*\* مطبوعاتی‏ها هم به روزگار«میداس»افتاده‏اند.آنها همه چیز را طلا کرده‏اند و همه کس از صدقه سر آنها به اوج افتخار و شهرت و اعتبار رسیده است ولی بغیر از معدودی‏ که زمانه و مردم زمانه را درست‏تر میشناسند و در همه حال بار خود را می‏بندند،ملاحظه‏ میفرمائید که برگزیدگان این قوم از هراس افلاس و ورشکستگی بچه روزی افتاده‏اند.یکی‏ آروزی آوازه خوانی و رامش‏گری در سر می‏پرورد و دیگری مدتهاست که صحنهء بازی‏گری‏ و دف‏زنی را بر عرصهء قلمزنی ترجیح داده است.

همین چند روز پیش بود که در کمرکش یک کوچه دیدم ماشین مجللی بسرعت پیچید و با صد هزار جلوه و طمانینه بطرفی کوس بست،ماشین بقدری پرزرق و برق و شکوهمند و عریض و طویل بود که منتظر بودم چند موتورسیکلت و اتومبیل دیگر از عقب سر او را «اسکورت»کنند،لحظه‏ای فکر کردم که متعلق به وزیری یا سفیر کبیری است،ولی درست‏ که دقت کردم دیدم یک هنرپیشه معروف سینما پشت آن نشسته است.برحسب تصادف چند قدم‏ بالاتر چشمم به حبیب یغمایی افتاد که نفیر شکسته و دهل دریده نفس نفس میزد و از پائین‏ کوچه،خودش را به بالا میکشید.تصادف از این گویاتر و طنزآمیزتر نمیشد،یکی که‏ هنری جز شکلک درآوردن و سگ ز چنبر جهانیدن ندارد و از صدقه سر مطبوعات به اینهمه‏ شهرت و نام‏آوری رسیده بر چنان مرکوب مرغوبی سوار شده بود و دیگری که عمری است‏ به فرهنگ و ادب این مملکت خدمت میکند و بعد از سی سال خدمت اگر چیزی هم داشته‏ باشد(تا آنجا که شنیده‏ام)جز یک چهار دیواری اختیاری نیست آنگونه پیاده راه میکوبد.

برای منی که هشت سالی بیش نیست مجلهء نگین را منتشر میکنم حال و روز این آقای‏ حبیب یغمائی که بیست و پنجسال است مجلهء یغما را منتشر میکند همیشه عبرت مجسم است.

گوئی بندبند وجود این مرد بر آدمی نهیب میزند که:اخوی!..نقد عمر را در عرصهء مطبوعات بر باد مده!در این رزوگار آنچه آدمی را به عزت و حرمت میرساند رقص شتری‏ و معلق‏زنی است نه قلم‏زنی و سخنوری و بچشم می‏بینی که یک مقلد بی‏هنر کار تمکنش تا آنجا میرسد که سوای خانهء ییلاقی و قشلاقی در این دیار،کاخ و کوشکی هم در دیار فرنگ‏ برای خود دست‏وپا میکند و یک محقق فاضل حتی در پرداخت اجاره خانه‏اش هم سر ماه‏ معطل و منتر است،و باز می‏بینی که یک خوانندهء کاباره در این شهر شبی سه هزار تومان ناز شست میگیرد و نویسنده‏ای که بعد از سالها تجربه و سابقه در قبال کار یکماهه‏اش هزار و پانصد تومان یا حد اکثر دو هزار تومان حق التحریر مطالعه میکند جواب سربالائی میشنود که اگر چنین پولهائی به نویسنده‏ها بدهیم معیارها بهم میخورد!

\*\*\* من از آقای دکتر بهزادی گله‏ای دارم،شما که با طنز و کنایه و با تردستی چنین‏ میفهمانید که آکتوری و آوازه خوانی در این زمانه بیش از قلمزنی و کتابت ارزش و اعتبار دارد چگونه است که بیشترین سهم از مجلهء خودتان را به تحلیل همین جماعت تحصیص میدهید؟

نمیگویم این جماعت لیاقت تجلیل را ندارد.خیر،دارد و بعضی از آنها هم واقعا هنرمندند، ولی هر چیزی هم حدی دارد هیچ شده است تا بحال مخبری را به پای صحبت مردی مثل‏ حبیب یغمائی بفرستید و درد و دلهای او را که درد دل و شکایت اکثر ارباب قلم و اصحاب‏ مطبوعات است در مجله منعکس کنید؟عیب کار همین است که ما مطبوعاتی‏ها به داد دل خودمان‏ نمی‏رسیم و آنوقت از دست غیر فریاد داریم در مقابل این همه عکس و تفضیلاتی که در تعریف‏ و توصیف و بزرگ نمائی آکتورهای سینما پشت و روی مجلات ما را اشغال میکند بگذارید صفحه‏ای هم به ناله و نجوای خودتان،و به مسائل مطبوعات اختصاص داشته باشد.میدانم‏ که شما از این کار اکراه ندارید و مقصود بنده هم این نیست که از فردا عکس رنگی بنده و آقای حبیب یغمائی را پشت و روی مجله‏تان چاپ کنید.میگویم این امامزاده‏ای که شما از دستش فریاد دارید ممنوع دست خودتان است و همین امامزاده است که چنان افکار عمومی را از مسیر اصلی خود منحرف کرده که نمی‏گذارد کسی به مسائل اساسی‏تر و از آن جمله درد خود مطبوعاتی‏ها توجه کند.آنقدر سمن هست که یاسمن توش گم است،عجبا که روزنامهء سیاسی این مملکت عکس یک هنرپیشه را بر صدر صفحهء اول خود چاپ میزند و محض نمونه‏ یکبار هم‏چنین دست و دلبازی و سخاوتی را در مورد مسائل مطبوعات بخرج نمیدهد،و سوای نان قرض دادنها و تعارفات رایج که گاه بگاه ما بطور مصنوعی برای همدیگر تکه‏ پاره میکنیم و مردم هم دیناری ارزش برای آن قائل نیستند هیچوقت کسی بطور جدی و اساسی پایی این مسئله نشده است که آخر این جماعت قلم بدست هم حرفی دارند و دردی‏ دارند و چه گناه کرده‏اند،این‏ها که عمری دود چراغ خورده‏اند و رنج بی‏گنج برده‏اند و در زمرهء ایشان بسیارند افرادی که بجای آنکه بنشینند و بکار اصلی خودشان یعنی تحقیق‏ و تتبع بپردازند ناچار شده‏اند که بروند و پشت میزنشین بشوند و کارهائی را تصدی کنند که‏ اصلا با تجربه و تخصص ایشان قابل تطبیق نیست.

این را بدانید دوست عزیز،که هیچکس جز خود ما نمی‏تواند مطبوعات ما را از این‏ پریشندگی نجات بدهد.مطبوعاتی‏ها نردبان ترقی همه کس هستند بجز خودشان،بهمه چیز رونق و اعتبار می‏بخشند و همه کس را به عرض اعلا میرسانند اما بخودشان که میرسد قلمشان‏ در غلاف میرود و نفسشان در گلو میگیرد.شما که همه چیز را طلا میکنید لا اقل خودتان را مطلا کنید و یقین بدانید،این قلمی که در دست دارید اگر در راه بزرگداشت و حفظ حقوق‏ و حیثیت خود مطبوعات بکار نرود در حد اعلا چیزی نظیر همان صلیبی خواهد شد که مسیح‏ آنرا بدوش میکشید و سرانجام هم بر آن مصلوب شد.ما هم بر این قلم مصلوب خواهیم شد و قلم ما لاشمردهء ما را با ورشکستگی و افلاس معنوی ما به تماشای آیندگان خواهد گذاشت‏ اما اگر با انجام تعهدی که در قبال زمانه و مردم زمانه داریم نیمی از صولت و حرمتی را که به دیگران بخشیده‏ایم،لا اقل بخودمان باز نگردانیم.

محمود عنایت‏ یغما مؤسس و مدیر:حبیب یغمائی‏ سردبیر:بانو دکتر نصرت تجربه‏کار (زیر نظر هیئت نویسندگان) دفتر اداره،شاه آباد-خیابان ظهیر الاسلام-شمارهء 24 تلفون 305344 بهای اشتراک سالانه در ایران:سی تومان-تک شماره سه تومان‏ در خارج:سه لیرهء انگلیسی